

جلسه اول

سخن گفتن درباره اساطیر و آیین‌های باستانی بسیار دشوار است، زیرا آیین‌های کهن با اساطیر عجین شده‌اند؛ این به آن معناست که بشر از آغاز با اسطوره می‌زیسته است.

اسطوره‌ها تصاویری از چگونگی زندگی انسان‌های اندیشمند کهن را در جنبه‌های گوناگون از زمان‌های دور به زمان ما آورده و در دسترس ما قرار می‌دهند. اساطیر در جوامع ابتدایی و تمدن‌های آغازین، اعتقادات انسان‌ها را بیان می‌کردند و اثربخشی مراسم و تشریفات آیینی را تأمین و تضمین می‌کردند.

هر کجا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌ماند، اسطوره‌ها سخن می‌گویند و حقایق تلخ و شیرین را بر ما آشکار می‌سازند.

در دایره‌المعارف‌های فارسی، اساطیر را داستان‌های خرافی، یا نیمه خرافی درباره قوای طبیعی خدایان، و یا داستان‌های پهلوانی افراد به صورت روایت نسل به نسل یاد می‌کنند.

در دانشنامه بزرگ لاروس، اساطیر را میتولوژی، و معنی آن را داستان‌ها و اتفاقاتی که پایه و اساس تاریخی نداشته، افسانه‌هایی که از اتفاقات و حوادث واقعی سرچشمه گرفته و به منظور مذهبی جلوه دادن صورت ظاهر آنها عوض می‌شود. افسانه خدایانی که مورد اعتقاد یک نژاد و ملت است و یا داستان‌هایی که زائیده خیال می‌باشد، یاد می‌کند.

آنجا که تاریخ و باستان‌شناسی خاموش می‌ماند، اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند و فرهنگ آدمیان را از دوردست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گسترده مردمانی ناشناخته، ولی اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند. دین یا اساطیر هیچ ملتی را نمی‌توان جدا از بافت تاریخی آن دریافت. اطلاعاتی دربار تحولات فرهنگی و نفوذ گوناگونی که دست‌اندرکار بوده لازم است تا به هویت آن ملت و اساطیر آن پی برده شود.

اسطوره‌ها تنها بیان تفکرات آدمی درباره مفهوم اساسی زندگی نیستند، بلکه دستورالعمل‌هایی هستند که انسان بر طبق آنها زندگی می‌کند.

نورتروپ فرای، فیلسوف و اسطوره‌شناس کانادایی، باور دارد که ادبیات از اساطیر نشأت گرفته است. وی می‌گوید: هر اسطوره کوشش ساده و ابتدایی تخیل برای جهان بشری با جهان غیر بشری است، و غالباً داستانی درباره یک ایزد است. بعدها اساطیر به تدریج با ادبیات عجین و اسطوره اصل اساسی از داستان‌سرایی می‌شود.

فرای اساطیر را مملو از خدایان و قهرمانانی می‌داند که ماجراهایی پیروزمندانه را از سر می‌گذرانند و گاهی به آنها خیانت شده و به قتل می‌رسند و یا با به دنیا آمدن مجدد خود جهان را تکان می‌دهند. گاهی هیولای عظیم دریایی

آنها را می‌بلعد یا به‌وسیله گرازی به قتل می‌رسند و یا از جهان ناآشنای زیرین سر در می‌آورند و با جنگ و ستیز، دیگر بار راه خود را به خارج باز می‌کنند.

اسطوره در مواقعی بیانگر ایده‌هایی برای واقعیتی مانند پیدایش کیهان بوده و معمولاً موجودات مافوق طبیعی را بررسی می‌کند.

تعریف اسطوره از دیدگاه پژوهشگران:

- جیمز فریزر (منتقد اسطوره‌گرای انگلیسی) و ادوارد برنت تایلر (انسان‌شناس انگلیسی) افسانه را حاصل تلاش انسان آغازین برای شناخت جهان می‌دانند.
- لوسین لوی-برول (فیلسوف و انسان‌شناس فرانسوی) افسانه را گونه‌ای از شناخت برآیند ذهن پیش منطقی انسان آغازین می‌داند.
- الکساندر کراپ افسانه را روایتی از خدایان می‌داند که توجیه‌کننده پدیده‌های طبیعی است.
- از دید ماکس مولر (زبان‌شناس و خاورشناس آلمانی) افسانه گونه‌ای تبدیل مفاهیم استعاره‌ای به شبه‌واقعی است.
- میرچا الیاده (اسطوره‌شناس و دین‌پژوه رومانیایی) با توجه به نگرش آیین‌گرای خود افسانه را خمیرمایهٔ دین می‌داند.
- لوی استروس (قوم‌شناس و انسان‌شناس فرانسوی) در نظریهٔ ساختارگرای خود افسانه را لایه‌ی ژرف اندیشه‌ی انسانی می‌داند و از دید او معنی هر افسانه براساس شکل آن تغییر می‌یابد و بدین‌سان معنی افسانه چند لایه و در هر زمان معنی خاصی دارا است و نزد هر فرد و در هر جامعه برداشت‌های متفاوتی از آن وجود دارد؛ و از این برداشت‌ها می‌توان به ساختار و الگوی ناخودآگاه قومی یک جامعه پی برد.
- پل رادین (انسان‌شناس آمریکایی) افسانه را از دیدگاه اقتصادی آن بررسی می‌کند و بر آن است که در شناخت افسانه‌ها باید به ساختار زیر بنایی آن پرداخت.
- در نظریه‌ی کارکردگرای برونیسلاو مالینوفسکی (مردم‌شناس لهستانی) افسانه پاسخی است به پرسش‌های فلسفی انسان ابتدایی و واقعیتی است که در شکل عقاید و تصعید این عقاید و در قوانین کارکردی رفتار یعنی اخلاقی پدیدار می‌شود.

اسطوره، روایتی نمادین است با منشأ معمولاً ناشناخته و حداقل تا حدی سنت محور، که به ظاهر به رویدادهای واقعی مربوط می‌شود و به ویژه با اعتقاد مذهبی مرتبط است. از رفتارهای نمادین (مربوط به فرقه‌ها یا آیین)

و مکان‌ها یا اشیاء نمادین (همانند معابد) متمایز می‌شود. اسطوره‌ها روایت‌های خاصی از خدایان یا موجودات فوق بشری هستند که در رویدادها یا شرایط خارق‌العاده در زمانی نامشخص اما به عنوان بخشی با موجودیت پیشین جدا از تجربیات عادی بشری درک می‌شوند. (Richard G.A. Buxton, Britannica)

ایزدستان یونانی هم‌زمان با دوره‌ی هومر شکل گرفت. بسیاری از ایزدان یونانی به طور کلی در *ایلیاد* و *ادیسه* مورد بحث قرار می‌گیرند، هم از نظر سیما و پیکرشان، و هم به لحاظ مناسبات سنتی و افسانه‌هایی که در عصر خودشان به آنان نسبت می‌دادند. اما شاعر باستانی یونان از تبار و گذشته‌ی ایزدان هیچ سخن نمی‌گوید. تنها روایت کرده که زئوس فرزند کرونوس است و تصادفاً گفته که اقیانوس (Ocean) و همسرش تیتیس (Tethys) آفریننده‌ی ایزدان و موجودات زنده بوده‌اند.

تنها در روزگاران پسین بود که یونانیان احساس کردند که به تهیه‌ی شجره‌نامه و تاریخچه‌ی ایزدان خویش نیاز دارند. منظومه‌ی *هزیود تبارنامه‌ی ایزدان* که در حدود سده‌ی هشت پ.م تصنیف گردیده، کهن‌ترین اثر یونانی در طبقه‌بندی اسطوره‌ها است. *هزیود* در بازگویی سرچشمه‌ی ایزدان مهم‌ترین رویدادهای زندگی‌شان را یادآور شده روابط آن‌ها را مشخص می‌کند. او هم‌چنین می‌خواهد ساختار کیهان را شرح دهد. پس منظومه‌ی مذکور افزون بر نسب‌نامه، نوعی کیهان‌شناخت به شمار می‌آید. *تبارنامه‌ی ایزدان* اثر *هزیود* بازتابنده‌ی باورهای عامیانه بود و در یونان نوعی شناخت رسمی یافت.

جلسه دوم

در آغاز آشوب بود، شکافی باز از پوچی - بی‌نهایت عمیق، تاریک و ساکت. *هزیود*، شاعر یونانی، در بینش خود از مبدأ جهان، که در *تبارنامه‌ی خدایان آمده* است، آفرینش را تحمیل یک واقعیت مثبت بر این منفی بودن و نبودن می‌دانست. کلید این واقعیت، پتانسیل تغییر بود. پوچی آشوب می‌توانست ادامه داشته باشد، تا ابد تغییر نکند، اما هستی، زمانی که خلق شد، چرخه‌های بی‌پایانی را با خود به ارمغان آورد - آمدن و رفتن فصول، نسل‌های انسان، تولد و مرگ. این چرخه‌ها با ایجاد تقسیم اولیه بین شب و روز به حرکت در آمدند. زمان اکنون قابل اندازه‌گیری و معنادار بود.

اولین الهه یونانی، گایا، زمین در شکل معدنی آن بود - سنگ‌ها و خاک‌های آن، کوه‌ها و دشت‌های آن.

از حالت جامد و ظاهراً خنثی خود تبدیل شد. پر جنب و جوش با پتانسیل برای زندگی جدید. اولین تجلی آن سرزندگی جدید، اورانوس، خدای آسمان بود، که به طور خود به خود در رحم مادر زمینی بزرگ، گایا، به وجود آمد. اگرچه وی پسر گایا بود، اورانوس همتای او بود.

حسادت اورانوس به فرزندانش به حدی بود که پس از تولد، آنها را می برد و هر کدام را در جایی پنهان از زمین- که در واقع جسد همسرش، گایا، بود- قرار می داد. او این کار را برای تثبیت مالکیت خود بر گایا انجام داد. فرزندان آنها نمی توانستند نور روز را ببینند. نوزادان متوالی به اعماق غارهایی فرستاده شدند.

دوازده فرزند گایا و اورنوس (نسل اول تیتان‌ها):

- رئا، تئا، تتیس، فوبه، نموسینی، تمیس
- اکثانوس، هایپیرون، یاپتوس، کئوس، کریوس، کرونوس

بعد از تیتان‌ها، سه برادر غول پیکر به نام سیکلوپ‌ها آمدند که هر کدام یک چشم در مرکز پیشانی خود داشتند. آنها نیز مانند خواهر و برادرشان در بدو تولد مأمور شدند تا در دل زمین دفن شوند.

سپس سه غول دیگر با قدرت بیشتر آمدند - هکاتونکایرها، که نام آنها در یونانی به معنای "صد دست" است. همچنین گفته می‌شود که هر کدام ۵۰ سر دارند که آنها را وحشتناک می‌کند - آنها نیز توسط اورانوس در اعماق زمین زندانی شدند.

گایا هم از نظر جسمی تحت فشار تعداد اجساد نوزادی بود که به معنای واقعی کلمه به داخل او بازگردانده شده بودند و هم از تلاش برای سرکوب فرزندانش به شدت ناراحت بود. سرانجام او شورش کرد و از پسرانش درخواست کمک کرد. او مخفیانه از یک ماده معدنی غیرقابل شکست-طبق افسانه‌ها- یک داس درست کرد و آن را به کرونوس داد.

هنگامی که کرونوس سرانجام برادران و خواهران خود را از اسارت در زمین آزاد کرد، تایتان‌ها کارکرد اسطوره‌ای دوگانه‌ای داشتند. اول، آنها شخصیت‌های زنده، در حال تنفس، دوست داشتنی، و مبارز بودند. هر یک از آنها نماد جنبه متفاوتی از هستی بودند، به طوری که در مجموع نشان دهنده راهی برای نظم بخشیدن و غنی سازی جهان بودند.

- به عنوان مثال، بزرگترین دختر، نموسینی، به خاطر قوه حافظه و تمام آنچه که از نظر تاریخ، فرهنگ و میراث به یاد داشت، نمادین بود. او بعداً در کنار برادرزاده‌اش زئوس، نه مۇس‌ها (Muses) را به دنیا آورد- حامیان و الهام‌بخشان الهی مطالعات علمی، تاریخی، شعر، و هنرهای نمایشی.
- تتیس، که با اوکثانوس ازدواج کرد، از او ۳۰۰۰ پسر-همه خدایان رودخانه-و به همان اندازه دختر، اوکثانیدها، که نیمف‌های چشمه‌ها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها، و دریاها بودند، به دنیا آورد.
- خواهر کوچکترش تئا با هایپیرون ازدواج کرد. او هلیوس، ایزد خورشید، و خواهرش ائوس، الهه سپیده دم را به دنیا آورد. هلیوس و ائوس خواهری به نام سلنه داشتند که الهه ماه بود.

• تمیس، جوانترین تیتان زن، با عقل، و عدالت در جهان همراه بود. از فرزندان او و زئوس، هورای ("ساعت‌ها") بر اندازه گیری و گذر فصول و زمان نظارت می کردند.

کرونوس که مصمم بود هیچ کس نباید تهدیدی برای او ایجاد کند، اطمینان حاصل کرد که فرزندی که رئا از او به دنیا می‌آورد به سرعت نابود شوند. به محض اینکه او یک بچه جدید به دنیا می‌آورد، کرونوس آن را کامل می بلعید. هستیا، اولین فرزندی که رئا به دنیا آورد، قبل از اینکه مادرش حتی بتواند او را در آغوش بگیرد، قورت داده شد. دختر دیگری به نام دمتر به زودی پس از هستیا آمد؛ او نیز به سرعت بلعیده شد. هرا، دختر سوم، همین راه را رفت و پسران کرونوس وضع بهتری نداشتند. ابتدا هادس آمد-قبل از اینکه بتواند صدایی از خود درآورد خورده شد و به سرعت، پسر بعدی، پوزئیدون، به همان سرنوشت دچار شد.

رئای ناامید سرانجام برای کمک به مادرش گایا که پیر شده بود، و پدرش اورانوس، مراجعه کرد. آنها با هم نقشه‌ای فریبنده برای نجات فرزند بعدی دخترشان طراحی کردند.

رئا به توصیه والدینش عمل کرد. به محض اینکه زئوس، آخرین پسرش را به دنیا آورد، و قبل از اینکه پدرش کرونوس فرصتی برای دیدن او پیدا کند، نوزاد را پنهان کرد. سپس سنگی را در قنداق پیچید و به جای نوزاد به شوهرش داد.

کرونوس، در حرص وحشیانه‌اش، حتی قبل از اینکه به قنداق نگاه بیندازد، سرش را به عقب برگرداند، دهانش را کاملاً باز کرد و آن را به داخل انداخت. «کودک» مستقیماً در شکمش فرو رفت و آماده پیوستن به جمعیت متلاطم کودکان بود. کرونوس بی‌خبر از آن بود که همه‌ی فرزندانش در تاریکی عمیق شکم او جان سالم به در برده بودند. در آنجا اندازه و خشم آنها افزایش یافت.

در همین حال، رئا، به توصیه گایا، زئوس نوزاد را دور کرد و او را از طریق دریا به جزیره کرت برد. یک نیمف به نام آدامانتیه مخفیانه از زئوس نگهداری می‌کرد.

به گفته هزیود، آدامانتیه از این ترسیده بود که کرونوس به لطف قدرت جهانی او بر زمین، دریا و آسمان بتواند ببیند پسرش کجا پنهان شده است. برای اینکه کرونوس او را پیدا نکند، زئوس را از طنابی که بین زمین و آسمان آویزان بود اما نه در یک قلمرو بود و نه در قلمرو دیگر آویزان کرد.

آدامانتیا از زئوس مراقبت می‌کرد و از شیر گله بزهایی که در آن نزدیکی چرا می‌کردند به او شیر می‌داد. هر زمان که کودک غرغر می‌کرد، جیغ می‌کشید، یا گریه می‌کرد، آدامانتیه و مردم می‌رقصیدند و شعر می‌خواندند تا صدا را پنهان کنند. در نتیجه، کرونوس کاملاً از زنده بودن پسر کوچکش بی‌خبر بود.

به نظر می‌رسید که زئوس در مدت کوتاهی به بزرگ شد. او تشنه انتقام از پدر ظالمش بود. با این حال، اگر زئوس از مخفیگاه بیرون بیاید، نوعی رویارویی بین آنها اجتناب ناپذیر خواهد بود. کروئوس نمی‌توانست اجازه دهد یک غاصب احتمالی زنده بماند. اگر او از وجود زئوس آگاه می‌شد، پسرش را تنها تهدید برای قدرت خود می‌دانست.

جلسه سوم

ترس کروئوس از برکنار شدن کاملاً موجه بود. هنگامی که سرانجام پسری که معتقد بود مرده است را ملاقات کرد، مجبور شد به بدترین شکل تسلیم زئوس شود.

زئوس به سادگی یک روز آمد و با کمک مادر بزرگش، گایا، در کمین پدرش نشست. او لگد شدیدی به شکم کروئوس زد و پدرش را مجبور کرد تا محتویات شکمش را استفراغ کند.

اول سنگی که کروئوس بلعیده بود و معتقد بود که زئوس نوزاد است بیرون آمد. زئوس جوان این سنگ را گرفت و به عنوان یادآوری از ظلم کروئوس و نمادی از پیروزی او بر خدای شریر در زمین قرار داد.

زئوس سنگ را در **omphalos** یا ناف دنیای باستان یونان، در شهر دلفی، مرکز یونان، قرار داد. در اعصار آینده، این سنگ به زیارتگاهی تبدیل می‌شود که به خاطر قدرت غیبگویی محبوب بود. زائران از آن بازدید می‌کردند تا در مورد مشکلات شخصی خود از کاهن یا **Sybil** راهنمایی بگیرند و آنها پیام‌هایی از حکمت و دانش را زائرین ارائه می‌داد که گفته می‌شد مستقیماً از جانب خدایان می‌آمد. به غیبگوی این معبد پتیا گفته می‌شود.

پس از استفراغ سنگ، کروئوس شروع به تخلیه فرزندان خود کرد. یکی یکی، برادران و خواهران بزرگ زئوس از دهان پدرشان بیرون آمدند - آنها دیگر نوزاد نیستند، بلکه کاملاً رشد کرده اند. پس از تولد دوباره، آنها به المپ‌نشینان تبدیل شدند و به دلیل قدرت‌هایشان مورد احترام قرار گرفتند.

المپیان کروئوس را تا ابد در تارتاروس (عمیق‌ترین نقطه دنیای مردگان) زندانی کرد. به زودی پس از تولد دوباره، پسران و دختران کروئوس برای کنترل کیهان به جنگ با تایتان‌های قدرتمند رفتند. پس از پیروزی، خدایان مقر قدرت خود را در کوه المپ قرار دادند و قرعه کشی کردند تا تصمیم بگیرند که چه کسی چه نقشی در اداره جهان دارد. سه پسر کروئوس کیهان را بین خود تقسیم کردند. یکی کنترل آسمان را به دست می‌گیرد، دیگری دریا را در اختیار می‌گیرد و سومی بر جهان زیرین ریاست می‌کند. زئوس که سلاح منتخب وی صاعقه بود، فرمانروای آسمان و رهبر همه خدایان المپ شد.

هادس، بزرگترین پسر و آخرین پسری که دوباره به دنیا آمد، خدای دنیای زیرین شد. نام او به معنای خدا و قلمرو غیبی او تبدیل شد، جایی که ارواح پس از مرگ به آنجا رفته. هادس از تخصیص این دامنه ناامیدکننده خوشحال نبود، اما کاری از دستش بر نمی آمد. او سگی به نام سربروس داشت.

سربروس سگی بود با سه سر (در برخی تفاسیر پنجاه تا صد سر)، پنجه‌هایی چون شیر و ماری به جای دم که نگهبان دروازه جهان زیرین (جهان مردگان) بود و به ارواح اجازه ورود می داد و مانع خروجشان از جهان زیرین می شد. تنها چند تن از زندگان توانستند به طریقی از این سد بگذرند و به جهان مردگان بروند و بازگردند.

در همین حال، پوزئیدون، که کوچکترین نوزاد بود، به «زمین لرزان» قدرتمند مطلق تبدیل شد، خدای دریا با تمام قدرت شگفت انگیزش.

سه فرزند دختر کرونوس و رئا نیز نقش‌های مهمی داشتند.

هستیاء، الهه خانواده، آتشدان، و معماری، بر زندگی خانگی مردم حکومت می کرد.

دمتر به عنوان الهه حاصلخیزی زمین، حبوبات و نان، حیات بخش پرستندگانی بود که بر بخشش و سخاوت سالانه او تکیه می کردند. هرچند او ثابت کرد که یک محافظ بی ثبات است.

نقش هرا برجسته تر از نقش خواهرانش بود و او پس از ازدواج با زئوس به مهم ترین خدای زن تبدیل شد. با این حال، متاسفانه هرا هرگز به رسمیت شناخته نشد و افتخاراتی را که به عنوان ملکه خدایان انتظار داشت، دریافت نکرد. هرا به عنوان الهه قدرت، حامی زنان و ملکه آسمان‌ها، قرار بود نشانی ادبی از حالت کهن اسطوره‌ای ازدواج باشد، اما او به خاطر مشکلات زناشویی‌اش شناخته شد.

در حالی که هرا به عنوان نماد یک همسر به تصویر کشیده می شد، آفرودیت الهه‌ای بود که با زیبایی زنانه و احساسات وابسته به عشق مرتبط بود. یونانی‌ها این دو ایزد متفاوت را داشتند که در زمان‌های قدیم دو انتهای محدوده‌ی عشق در نظر گرفته می شد. یکی از خدایان نشان دهنده عشق زناشویی بود، دیگری عشق رمانتیک. در حالی که این تمایز اکنون ممکن است برای بسیاری از مردم بیگانه باشد، در بیشتر فرهنگ‌ها و در بیشتر زمان‌های تاریخ، اکثر ازدواج‌ها به صورت معاملاتی برای مدیریت و انتقال اموال و زمین ترتیب داده شده است. ایده ازدواج که در آن عشق بین دو طرف عامل محرک است یک قرارداد نسبتاً مدرن است.

آفرودیت تنها عضو این نسل اول المپ‌نشینان بود که فرزند کرونوس و رئا نبود.

دوازده ایزد المپنشین شامل زئوس، دمترا، هرا، پوزئیدون، و آفرودیت، از نسل اول المپنشینها بود. الهه هستیا در میان آنها نبود، زیرا بعداً برای جلوگیری از دعوای خواهران و برادرانش به زمین رفت و در آنجا زندگی کرد. هادس، به طور مشابه، به دلیل اقامت دائم در دنیای مردگان شامل این خدایان نمی‌شد.

پس از جنگ بین خدایان و تیتان‌ها، المپنشینان به عنوان حاکمان کیهان شناخته شدند و این نسل اول خدایان صاحب فرزندان زیادی شدند. بسیاری از خدایان و دیگر شخصیت‌های اساطیر یونان فرزندان زئوس هستند.

از نسل دوم خدایان، چندین نفر به المپنشینان پیوستند و در نوع خود خدایان قدرتمندی بودند. خدایان آپولو، آرس، دیونیسوس، هفائستوس و هرمس همگی به صفوف زئوس و خواهران و برادرانش در کوه المپ پیوستند، همانطور که الهه‌های آرتیمیس و آتنا نیز به آنها ملحق شدند. این دوازده ایزد به عنوان یک شورا برای بحث در مورد مسائل مربوط به حکمرانی خود بر کیهان تشکیل جلسه داد، و دیونیسوس، تنها پس از اینکه هستیا المپ را ترک کرد تا در زمین اقامت کند، جایگاه خود را به دست آورد.

۱. زئوس:

- پادشاه خدایان و فرمانروای تمام زیارتگاه‌های واقع در کوه المپ.
- ایزد آسمان‌ها و طوفان
- دروغگویی، پیمان‌شکنی، و خیانت او را عصبانی می‌کرد.

۲. هرا:

- الهه‌ای با قدرت بسیار حتی در برابر زئوس می‌ایستاد.
- حاصل ازدواج هرا و زئوس دو پسر به نام‌های هفائستوس، آرس و دو دختر با نام‌های هبه و ایلی‌ثیا است.
- بازی‌های المپیک نیز برای اولین بار به افتخار هرا ایجاد شد.

۳. پوزئیدون

- خدای آب‌های شور و شیرین و دریاها، رودخانه‌ها، سیل، خشکسالی، زمین لرزه و اسب‌ها.
- در دنیای قدیم پوزئیدون همانند زئوس تصور می‌شده و دارای موها و ریشی پریشان و انبوه بوده است.
- بیشتر فرزندانانش خشونت او را به ارث برده‌اند.

۴. دمترا

- الهه حاصلخیزی زمین، حبوبات و نان است.
- وقتی که هادس، پرسفونه را دزدید دمتر برای بازگشت دخترش بسیار تلاش کرد.
- دمتر در آثار هنری باستان، به شکل زنی جدی و اغلب در حالت نشسته، که بیشتر مواقع خوشه گندمی به دست و تاج گلی به سر دارد، به تصویر کشیده می‌شد.

۵. آتنا

- الهه خرد، جنگاوری، صنایع دستی و نگهبان شهر آتن بود و نام آتن را به افتخار او این چنین نامیدند.
- این باور بود که او سربازان را در جنگ هدایت می‌کند.
- زئوس، آتنا را از پیشانی خود به دنیا آورد.

۶. آپولون

- خدای تیراندازی، موسیقی و رقص، راستی و پیشگویی، درمان بیماری‌ها، خدای خورشید و نور، شعر و... می‌دانند.
- آپولو یکی از پیچیده‌ترین خدایان یونانی است.
- پدر او زئوس و مادرش لتوو (دختر فوبه و کئوس) بود. او همچنین برادر دوقلوی آرتمیس است.

۷. آرتمیس

- ایزدبانوی شکار، طبیعت وحش، ماه، و حاصلخیزی.
- برطبق افسانه‌ها، آرتمیس یک روز زودتر از برادرش آپولون به دنیا آمد. مادرش او را در جزیره اورتیگیا به دنیا آورد، سپس بلافاصله بعد از تولدش، او به مادرش برای عبور از تنگه دلوس کمک کرد، جایی که او برادر دوقلویش آپولون را به دنیا آورد. این داستان شروعی برای نقش او و برادرش به‌عنوان نگهبان کودکان است.

۸. آرس

- خدای جنگ و پسر زئوس و هرا

- در ادبیات یونان باستان او را در مقایسه با خواهر خود آتنا که مقام او در جایگاه ایزدبانوی عقل و خرد شامل راهبرد نظامی و رهبری ارتش بود، اغلب به عنوان جنبه فیزیکی، خشونت‌آمیز و غیرقابل انکار جنگ در نظر می‌گیرند.

- با این که آرس از ته قلب مهربان بود، همه از وی می‌هراسیدند.

۹. آفرودیت

- الهه عشق، زیبایی.

- عد از تولدش به علت زیبایی، زئوس می‌ترسید که خدایان بر سر ازدواج با آفرودیت به هم به نزاع پردازند به همین خاطر او را به همسری هفائستوس درآورد.

- نمادهای او دلفین، مورد، گل رز، گوش‌ماهی، فاخته، گنجشک، آینه، قو و کمر بند هستند.

۱۰. هفائستوس

- ایزد آهن‌گری، صنعت‌گری، تندیس‌گری، فلز، آتشفشان و آتش، پسر زئوس و هرا است.

- ه عنوان آهنگر ایزدان، هفائستوس وظیفه ساخت تمامی سلاح‌های ایزدان در المپ را بر عهده داشت.

- نمادهای مرتبط با او آتش، چکش، سندان و یک جفت انبر بودند.

۱۱. هرمس

- خدای سرعت و پیام‌رسان المپ‌نشینان، پسر زئوس و مایا است.

- هرمس در ابتدا ایزد موسیقی و خالق ساز چنگ بود. او همچنین ایزد چوپان‌ها، بازرگانی، اندازه و وزن، سخنرانی، ادبیات، ورزشکاری و دزدی به‌شمار می‌رفت.

- هرمس سریع و حیل‌گر بود، بدین سبب قادر به رفت‌وآمد سریع بین جهان انسان‌ها و جهان ایزدان بود و نقش پیام‌رسان ایزدان و واسطه‌ای میان انسان‌های فانی با المپ‌نشینان به حساب می‌آمد.

۱۲. دیونیسوس

- دارای دو ریشه مجزا است، از طرفی او ایزد شهدآب، زراعت انگور، قداست می، ناظر بر جشن‌های مقدس و حاصل‌خیزی طبیعت است و از طرفی دیگر نشان‌دهنده ویژگی‌های برجسته هنر ادیان مختلف بوده.

- بسیاری از پرستشگاه‌ها به نام او بودند و جشن‌ها با نام او برگزار می‌شدند.

• جوان‌ترین ایزد در میان خدایان بزرگ یونان.

جلسه چهارم

جنگ تیتان‌ها: زئوس به راحتی در موقعیتی از قدرت بر برادران و خواهرانش قرار گرفت: اگرچه جوان‌ترین بود، اما بیشتر از باقی آنها در جهان زمان گذرانده بود. خواهران و برادرانش از او حمایت کردند، زیرا او تلاش کرده بود تا پدرشان را سرنگون کند و برتری خود را در سراسر کیهان ثابت کند.

بنابراین جنگ تیتان‌ها آغاز شد - جنگ خدایان و تیتان‌ها. زئوس با حمایت خواهران و برادرانش حمله‌ای هماهنگ و مصمم علیه خدایان تیتان آغاز کرد.

برخی از پسران اورانوس که کنار گذاشته شده بودند به این خدایان پیوستند. سه سیکلپ-برونتس، استروپس، و آرگس-پس از اینکه زئوس آنها را از دنیای زیرین آزاد کرد، در کنار زئوس قرار گرفتند. آنها صنعتگران ماهری بودند که برای خدایان اسلحه می‌ساختند: صاعقه‌ای قدرتمند برای زئوس، ردای نامرئی برای هادس، و نیزه سه‌شاخ برای پوزئیدون.

هکاتونکایرها نیز برای خدایان جنگیدند.

جنگ در دامنه‌های پایین‌تر کوه المپ و در سراسر دشت‌های باز استان تسالی درگرفت، اما این درگیری ویران‌کننده، تمام جهان را در بر گرفت. صخره‌های عظیمی به اطراف پرتاب شد. تمام قلعه‌های کوه پاره شد و به عنوان پرتابه به این طرف و آن طرف پرواز کرد. رعد و برق مانند نیزه در آسمان می‌درخشید. شعله‌های آتش تا دورترین بلندی‌های آسمان بلند شد. صدای بلند پیشروی باعث ایجاد زلزله در دورافتاده‌ترین نقاط جهان زیرین شد. ابرهای گرد و غبار چرخان آسمان را تاریک می‌کرد و هیاهوی درگیری کرکننده بود.

به گفته هزیود، شدت جنگ روح و نفس را به درد می‌آورد. پیشروی بدون هیچ وقفه‌ای برای ده سال کامل به عقب و جلو رفت. هیچ یک از طرفین تسلیم نشدند، بنابراین در نهایت زئوس پیروان خود را جمع کرد. او هکاتونکایرها را با شهد و آمبروزیا تغذیه کرد. آمبروزیا خوراک انحصاری ایزدان بود که جاودانگی را به هر انسانی که آن را مصرف می‌کرد می‌داد. ممکن است این تاثیر خاصی بر هکاتونکایرها نداشته باشد، اما به گفته هزیود، پس از اینکه زئوس آن را به غول‌ها داد، "حس قهرمانانه در تمام قلب‌هایشان رشد کرد".

هکاتونکایرها با نشاط دوباره در رسیدن به نقطه اوج کمک کردند. خدایان با چنین متحدان و سلاح‌های قدرتمند، سرانجام توانستند تیتان‌ها را شکست دهند. المپ‌نشینان آنها را به تارتاروس تبعید کردند، جایی که تیتان‌ها برای همیشه زیر نظر هکاتونکایرها زندانی بودند.

زئوس و خواهران و برادرانش اکنون کنترل کاملی بر کیهان داشتند. آنها مقر امپراتوری خود را در بالای کوه المپ برپا کردند، جایی که بر جهان هستی حکومت کردند.

در اصل، محل سکونت خدایان یونان باستان در آسمان ها نبود، بلکه در قلب زمین بود. زمانی که زئوس و خواهران و برادرانش تیتان‌ها را شکست دادند، یونانیان به سوی آسمان نگاه می‌کردند تا نسل جدید خدایان و الهه‌ها را ببینند. هفائستوس برای آنها قصرهایی در دره‌های پناه گرفته در کوه المپ ساخت.

شورای خدایان معمولاً در حیاط طلایی زئوس گرد هم می‌آمدند تا درباره حاکمیت کیهان صحبت کنند و در تالار زئوس گرد هم می‌آمدند تا عصرها را با ضیافت بگذرانند. آپولو برای آنها آواز خواند و چنگ می‌نواخت.

گاهی میوزها برای آواز خواندن، رقصیدن و قصه‌گویی از خانه خود در پایین المپ بیرون می‌آمدند.

آشنایی با میوزها:

۱. کالیوپه: بزرگترین میان خواهرانش و میوز اشعار حماسی. اعتقاد یونانیان بر این بود که او الهام بخش هومر خالق حماسه ادیسه است.

۲. کلیو: کلیو میوز تاریخ شناخته شده است. در بعضی مواقع او را به همراه ترومپت در یک دست و کتابی در بغل نشان داده‌اند و درجهایی او را به همراه گیتار در یک دست و زخمه‌ای در دست دیگر نشان داده‌اند زیرا او را خالق ساز گیتار می‌دانستند.

۳. اراتو: اراتو میوز شعر، غزل، و تقلید است. گفته می‌شود این اراتو است که بسیار جذاب بوده.

۴. ائوترپه: او میوز شادی و نی نواز بود. او الهام بخش توسعه علوم مقدماتی و هنرهای زیبا در یونان باستان بود و به عنوان الهام بخش شاعران، نمایشنامه نویسان و نویسندگان (مانند هومر) بود.

۵. ملیپومنه: میوز تراژدی (مقابل خواهرش تالیا) نام گرفت. او اغلب به صورت زنی که ماسکی غم‌انگیز یا شمشیر در دست دارد، و برخی مواقع تاج گلی از پیچک و چکمه‌هایی ویژه به پا دارد، به تصویر کشیده می‌شود.

۶. پلی‌هیمنیا: میوز الهام بخش خواندن و نوشتن سرودهای مذهبی بود، اما به نظر نمی‌رسید که از این کار لذت ببرد. او به مانند زنی بسیار جدی، ایستاده در حال تفکر که اغلب انگشت به لب بود، به تصویر کشیده می‌شد.

۷. ترپسیکور: میوز رقص و آواز نام گرفت و مظهر مضراب و چنگ رومی به شمار می‌رفت. او معمولاً به حالت نشسته و چنگ بدست، در حالی که رقصان باله او را در حین موسیقی همراهی می‌کنند، به تصویر کشیده می‌شود.

۸. تالیا: تالیا میوز کمدی و اشعار روستایی نام گرفت. او اغلب به صورت زنی که ماسکی کمدی یا چوب چوپانی در دست دارد، به تصویر کشیده می‌شود. نام او از کلمه یونانی به معنی جشن پربار یا گل‌دار گرفته شده‌است.

۹. اورانیا: اورانیا میوز نجوم بود. اورانیا اغلب با عشق جهانی شناخته می‌شود. او گاهی به عنوان بزرگ‌ترین خواهران میوز شناخته می‌شد، عظمت و قدرت زئوس و زیبایی و لطف مادرش نموسینی را به ارث برد.

اصطبل‌های جداگانه‌ای برای موجوداتی وجود داشت که ارباب‌های خدایان را می‌کشیدند-معروف‌ترین آنها، اصطبل‌هایی بودند که ارباب‌های فروزان آپولو، خدای خورشید را می‌کشیدند. زئوس ارباب‌های داشت که توسط چهار آنموی، خدایان بادها که فرزندان ائوس بودند-بورئاس (شمال)، یوروس (شرق)، نوتوس (جنوب) و زفوروس (غرب)-کشیده می‌شدند. ارباب پوزئیدون توسط اسب‌هایی با دم ماهی کشیده می‌شد، در حالی که ارباب آفرودیت توسط گروهی از کبوترها کشیده می‌شد.

هورای‌ها-تالو (بهار)، کارپو (پائیز و برداشت محصول)، آوکسو (تابستان، افزایش)-از دروازه‌های المپ محافظت می‌کردند و مراقب گذر منظم زمان و فصل بودند. سه الهه دیگر، مویرای، سه الهه سرنوشت، در پای تخت زئوس نشسته و مراقب زندگی انسان‌های فانی بودند.

جلسه پنجم

تبارنامه‌ی خدایان هزیود تقریباً از ابتدا انسان‌های فانی را شامل می‌شد، اگرچه او در مورد منشا آنها کم صحبت کرد. آنها در زمان سلطنت کروئوس وجود داشتند، اما به طور اتفاقی، تنها در عصر خدایان المپ‌نشین در پیش‌زمینه حضور پررنگ داشتند.

بر اساس نوشته‌های هزیود، انسان‌ها در پنج عصر (یا دوره) زندگی می‌کردند:

۱- دوران طلایی (یا زرین): عصر کمال و معصومیت. دوران سلطنت کروئوس. بیماری، جنگ و اختلاف ناشناخته بود. انسان‌ها قرن‌ها زندگی می‌کردند، درختان و مزارع محصولات خود را آزادانه از طریق بهار بی پایان به دست می‌آوردند.

۲- دوران نقره‌ای: عصر سختی و تباهی. ظهور زئوس شاهد کاهش فوری ثروت انسان بود. انسان‌ها تنها صد سال زندگی می‌کردند که بیشتر آن در دوران کودکی طولانی سپری شد. وقتی بالاخره بزرگ شدند، احمق و مشتاق جنگ بودند.

۳- دوران برنز (یا برنجی): عصر جنگ و تنگدستی. انسان‌های آن جنگجویانی بودند که عمر کوتاه خود را با دعوا و جنگ سپری کردند.

۴- دوران قهرمانی: عصر قهرمانان و نیمه‌خدایان. پیشرفتی نسبت به عصر برنز بود، به این معنا که جنگ‌های همیشگی آن شخصیتی اصیل و حماسی به خود گرفت. عصر جنگ تروا هومر.

۵- دوران آهن: عصر حاضر

پیروزی زئوس در جنگ با تیتان‌ها دشوار اما قطعی بود. او و برادرانش بر آسمان‌ها، زمین، و دریاها تسلط داشتند. زئوس با برکناری کروئوس که خود اورانوس ظالم را سرنگون کرده بود، برتری را به دست آورد. هرچند که چالشی برای اقتدار زئوس به سرعت نزدیک می‌شد.

پرومته، یک تیتان جوان و در نتیجه بازمانده از حکومت قدیمی، پسر یاپتوس و کلیمنه (دختر اکئانوس و تیتیس) بود که به خاطر هوش، مهارت، و چابکی شهرت داشت. نام پرومته به معنای "تفکر پیش رو" است. او یک مخترع و یک استراتژیست بود. منابع مختلف در مورد نقش دقیق پرومته اختلاف نظر دارند، با وجود این، همه منابع او را به عنوان بخش اصلی درگیری می‌دانند. پرومته مستقل و سرکش بود. تنفر او نسبت به اقتدار زئوس بسیار واضح بود. بدتر از آن، به نظر می‌رسید که او این روح سرکش را به رعایای انسانی زئوس منتقل می‌کند.

بر خلاف هزیود، کتابخانه آپلودور (دائرةالمعارف اساطیر یونان، که گفته می‌شود نگارش آن از او نیست)، پرومته را خالق بشریت می‌داند که اولین مرد و زن را از خاک رس مرطوب شکل داد. این اولین نژاد از انسان‌ها تنها برای یک نسل زنده بودند تا اینکه توسط زئوس خشمگین در یک سیل جهانی کشته شدند. پسر انسانی پرومته دئوکالیون و همسرش پورها تنها بازماندگان بودند. پرومته با تفکر کار زئوس را باطل کرده بود: پسر و عروسش با ساختن یک صندوق چوبی شناور، خود را نجات دادند تا در آن سیل زنده بمانند.

دئوکالیون با درایت بیشتری نسبت به پدرش از سیل بزرگ و پیامدهای آن جان سالم به در برد. او از زئوس برای زنده ماندن او و پورها تشکر کرد، یک محراب ساخت، و قربانی پیشکش کرد. زئوس از دیدن این روح مطیع به قدری خوشحال شد که نه تنها به دئوکالیون و پورها اجازه داد به زندگی ادامه دهند، بلکه به دئوکالیون گفت که چگونه می‌تواند بشریت را از نو خلق کند. به او و همسرش گفته شد که سنگ‌هایی را بردارند و آن‌ها را به عقب بیندازند. آن‌ها این کار را کردند و هر جا که سنگ‌های دئوکالیون فرود آمد، بدن مردان زنده بلافاصله شکل گرفت. جایی که سنگ‌های پورها بر زمین افتادند، زنان از زمین بیرون آمدند.

هنگامی که زئوس انسان‌ها را برای ملاقاتی درباره‌ی نوع قربانی‌هایی که باید به او تقدیم کنند احضار کرد، پرومته از طرف آنها مداخله کرد. او با پیچیدن مقداری گوشت خوب در چرم گاو زشت، و یک دسته استخوان در پوششی از خوشمزه‌ترین گوشت‌ها، به زئوس پیشنهاد داد که از این پس کدام قربانی را برای او انجام دهد. به نظر می‌رسد

که زئوس گول خورد و استخوان‌هایی که ظاهری جذاب داشتند را انتخاب کرد—اگرچه هزیود اشاره می‌کند که زئوس ممکن است این انتخاب را عمدا انجام داده باشد تا بهانه‌ای برای تنفر از انسان‌ها داشته باشد.

در هر صورت زئوس خشمگین بود. حيله‌گری پرومته که به قصد کاهش مصیبت مردم شکل گرفته بود، آنها را قربانی خشم زئوس کرد. خدای خشمگین آتش را از انسان‌ها پنهان کرد. این امر نه تنها گرما و آسایش را از آنها سلب می‌کرد بلکه مانع پیشرفت انسان نیز می‌شد.

بدون آتش یا فناوری‌هایی که این امکان را فراهم می‌کند، انسان‌های فانی در وضعیت معیشتی بدی زندگی می‌کردند. آنها در تاریکی و سرما، تنها با پوست حیوانات به جای لباس به دنبال غذا می‌گشتند و با ریشه‌های خام، میوه‌ها (در فصل) و گوشت نپخته زنده می‌ماندند. آنها از شاخه‌ها به‌عنوان ابزار ابتدایی و استخوان‌های قدیمی برای سلاح استفاده می‌کردند، آنچه که به سختی می‌توان حتی به‌عنوان حیات ابتدایی توصیف کرد. از آنجایی که آنها برای جلوگیری از گرسنگی هر روز می‌جنگیدند، هر گونه امکانی برای شکل دادن به سرنوشت گسترده‌تر آنها غیرقابل تصور بود.

پرومته به نجات بشریت آمد. او آتش را در داخل یک ساقه رازیانه توخالی قرار داد و آن را به اقامتگاه کوچکی برد که در آن انسان‌های فانی در دشت‌های پایین کوه المپ در سرما زندگی می‌کردند. به زودی، آتش از دور قابل مشاهده در سراسر جهان انسان‌ها چشمک زد. در آن لحظه، زندگی انسان به طور آبی و دائمی دگرگون شد.

حرارت، گرما، نور، و ایمنی از جانوران درنده تنها آغاز کار بود. در زمان کوتاهی، بشر شروع به رشد کرد—ذوب فلز، ساخت بهترین جواهرات و قوی‌ترین ابزار، آهنگری انواع سلاح‌ها، از بیل و چکش گرفته تا نیزه و شمشیر. هر نوآوری جدید راه را به روی دیگری باز می‌کرد—ناگهان بشریت با سرعتی سرسام آور در حال پیشرفت بود.

زئوس از دزدی آتش پرومته خشمگین شد. او نه تنها به علنی‌ترین شکل مورد سرپیچی قرار گرفته بود، بلکه قدرت او بر بشریت نیز به میزان قابل توجهی تضعیف شده بود. زئوس تصمیم گرفت که پرومته مستحق مجازاتی ابدی و دردناک است.

برای قرن‌ها، پرومته به صخره بسته بود. او سرانجام توسط هراکلس (معادل یونانی هرکول) که او را در حین شکار سیب‌های زرین از باغ هسپریدس پیدا کرد، از عذاب‌هایش نجات داد. پرومته تنها پس از کشتن عقاب و آزاد کردن پرومته به هراکلس مکان سیب‌ها را داد (باغ هسپریدس، دختران اطلس، باغ‌ها در یک نقطه غربی و دوردست از جهان واقع شده بود. جایی که در آن تنها یک درخت یا درختستانی که میوه‌شان سیب جاودانگی بود کاشته شده بودند. هراکلهای صدسری به نام لادون را که هرگز نمی‌خوابید به‌عنوان نگهبان اضافی باغ گماشته بود. یازدهمین خوان هرکول دزدیدن سیب‌های طلایی از باغ بود).

پرومته تنها کسی نبود که به خاطر سرقت آتش از خدایان مجازات شد. زئوس همچنین خشم خود را بر نوع بشر تحمیل کرد و به هفائستوس دستور داد تا پاندورا را بسازد تا انسان‌ها را با سختی، جنگ و مرگ مجازات کند. زئوس به این نتیجه رسید که برای اصلاح تعادل بین قدرت الهی و انسانی، مصیبت بزرگی در جهان لازم است. آن مصیبت پاندورا بود.

المپنشینان سهم خود را به آفرینش این زن اضافه کردند: آفرودیت زیبایی را به او بخشید، آتنا مهارت خود در خیاطی، هرا کنجکاوی، هرمس قدرت گفتار را هدیه داد تا به او کمک کند ارتباط برقرار کند—اما او همچنین به او هدیه خطرناک حيله را داد. با توجه به این ویژگی‌ها، نام پاندورا (به معنای لغوی کلمه "همه هدایا") به او داده شد. نام او به تنهایی باعث نگرانی پرومته می‌شد.

پرومته قبلاً به برادرش اپیمتئوس هشدار داده بود که هیچ از زئوس نپذیرد، از آنجایی که ممکن بود بدبختی برای انسان‌های فانی به راه بیندازد. با این حال، به دلیل مجازات پرومته، اپیمتئوس حکمران جهان انسان‌ها بود. در حالی که نام پرومته به معنای "تفکر پیش‌رو" یا "آینده‌نگری" بود، اپیمتئوس به معنای "سپس اندیشیدن" بود. او زودباور بود و هنگامی که پیام‌آور زئوس، هرمس، پاندورا را به عنوان حسن نیت زئوس به بشریت به او تقدیم کرد، به فکر نرفت. او نگاه دومی هم به هدیه ای که خود او آورده بود نکرد—یک کوزه پیتوس یا سرامیکی (که معمولاً به دلیل اشتباه در ترجمه در بازگویی‌های مدرن به عنوان یک جعبه تصویرسازی می‌شود).

در ذات پاندورا بدی وجود نداشت. اگرچه به او از باز کردن کوزه اخطار داده شده بود، اما این کنجکاوی بی‌گناه او—که خود مشخصه‌ای بود که هرا به او داده بود—منجر به سقوط او شد. وقتی نتوانست در برابر نگاه کردن به داخل کوزه مقاومت کند، درب آن را عقب کشید و همه بدبختی‌ها و بیچارگی‌های جهان بیرون ریخت: گرسنگی، بیماری، فقدان، تنهایی، و مرگ.

پاندورا وحشت زده با عجله درب را سر جای خود قرار داد - درست به موقع برای جلوگیری از فرار امید. با امید، جهان همچنان می‌توانست علی‌رغم ناملایماتی که زئوس حسود بر بشر وارد کرده بود، استقامت کند.